

تحرک بی‌فرجام پهلوی اول

در سال‌هایی ابتدایی قرن چهاردهم پالایشگاه آبادان سالانه بیش از سه میلیون تن فرآورده تولید می‌کرد. انگلیسی‌ها این فرآورده‌ها را می‌فروختند و پولش را به جیب می‌زدند. مثلاً درآمد ایران از نفت در سال ۱۳۰۵ فقط یک میلیون و ۴۰۰ هزار لیره بود. یعنی ما برای هر یک تن فرآورده‌ای که در پالایشگاه آبادان تولید می‌شد کمتر از نیم لیره عایدی داشتیم. دولت و مجلس کشور هنوز از قرارداد داری ناراضی بودند. آنان بر سر ۱۰ موضوع با شرکت نفت انگلیس - پرشیا اختلاف داشتند. میلسپو همان آمریکایی که خزانه دار ایران بود، یکی از نمایندگانی بود که از طرف ایران برای رفع اختلاف معرفی شد. ماسر همه چیز ناراضی بودیم؛ سر حق السهم، سر اراضی، سر فروش فرآورده‌ها، سر نفت سمنان، سر آموزش عالی و تعلیمات فنی، سر شهرداری آبادان... همان سال متخصصانی از آلمان و آمریکا به ایران آمدند تا مطالعات زمین‌شناسی کنند. خرج آنها هم از محل وجوه انحصار قند و چای پرداخت می‌شد به مبلغ ۱۵۰ هزار تومان. همزمان با این درگیری‌های حقوقی، مثل آب خوردن توی خوزستان نفت پیدا می‌شد. حوزه نفتی هفتکل در سال ۱۳۰۶ کشف شد. اسفند همان سال هم کارگران در آبادان اعتراض کردند. حدود ۲۰۰ نفر بیکار شدند. رئیس پالایشگاه هم با حکمران آبادان مذاکره کرد تا اخراجی‌ها برای پروژه راه‌آهن به کار گرفته شوند؛ اما اصل قضیه نفت ایران بود که داشت به مزاج سلطنت انگلیس می‌ساخت.

سال ۱۳۰۷ رئیس بانک دولتی سوئیس خزانه دار کشور شد. این‌طور نبود که میلسپو برود و کار به دست خودمان بیفتد. همزمان در پالایشگاه هم فرآورده‌های تازه‌تری هم تولید می‌شد. در شمال کشور اتحاد جماهیر شوروی برای فروش محصولات نفتی اش تبلیغ می‌کرد. در جنوب هم تبلیغ امشی انگلیسی روی بورس بود. برخی از گزارش‌ها می‌گویند چپ‌های کمونیست برای ناآرام کردن جو پالایشگاه آبادان فعالیت می‌کردند. شرایط سخت کار و حقوق پایین «عمله‌جات» ایرانی بنزینی بود بر آتش بی‌عدالتی. رضاشاه توطئه انگلیسی‌ها را نمی‌پذیرفت و بر این باور بود که آنها دارند مارا استثمار می‌کنند. در این سال‌ها رضاخان نفرت خود از انگلیسی‌ها را به روش‌های مختلف نشان می‌داد. خود رضاخان گفته بود: انگلیسی‌ها من را بالا آوردند ولی نمی‌دانستند چه آتشی به جان خودشان می‌اندازند.

سال‌های ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ دریافتی ایران کاهش پیدا کرد. قیمت نفت پایین آمد و عملاً سر ایران بیش از پیش بی‌کلاه ماند. با ادامه این وضعیت رضاشاه بیشتر از قبل از انگلیس متنفر شد و عملیات اکتشاف در جنوب خلیج فارس هم آغاز شد. آمریکایی‌ها امیدی زیادی داشتند که در کشورهای حاشیه خلیج فارس نفت کشف کنند

و سود سرسام‌آوری به جیب‌شان سراریز شود. علی‌دشتی با این‌که به آموزه‌های دینی اعتقادی نداشت و به شدت منتقد آموزه‌های اسلامی به حساب می‌آمد به یکی از منتقدان سرسخت قرارداد انگلیس با ایران تبدیل شد؛ قرارداد با دولت انگلیس چیزی نبود که بتوان از آن حمایت کرد. او در مرداد ۱۳۱۱ در مجلس شورای ملی گفت: «خاطر آقایان نمایندگان مستحضر است که سهمیه ما را از نفت جنوب به چه میزان حقیر و قابل تمسخری تنزل داده‌اند. عایدات دولت که به یک میلیون و ۳۰۰ هزار لیره بالغ می‌شد به ۳۰۶ هزار لیره تنزل کرده‌است...»

آبان ۱۳۱۱ رضاشاه به آبادان رفت و بنا به روایتی لوله نفت شرکت انگلیسی را در ارون‌ول داد. بعد به تهران برگشت و قرارداد داری را توی بخاری انداخت. انگلیسی‌ها به شدت عصبانی شدند و از ایرانی‌ها خواستند که در این کار تجدیدنظر کنند. تقی‌زاده که وزیر مالیه بود گفت: دولت نمی‌تواند به تعهدات دولت‌های مشروطه پیشین پایبند باشد. مجلس شورای ملی امتیازنامه داری را رسماً لغو کرد. انگلیسی‌ها گفتند هیچ ضرری را متحمل نخواهند شد اما قرارداد داری آن قدر استعماری بود که عملاً کسی نمی‌توانست موافقتش باشد. بیش از ۲۵ سال انگلیسی‌ها به واسطه همین قرارداد ننگین چاپیدند و بردند. دولت انگلیس به جامعه ملل شکایت کرد. دولت انگلیس خواهان برخورد شورای جامعه ملل با ایران شد. بابایی به نام دکتر پِنش در شورای جامعه ملل مأمور آن شد که اختلاف بین ایران و انگلیس را حل کند.

مذاکرات نفتی ایران و انگلیس از فروردین ۱۳۱۲ شروع شد. آیا در این مدت انگلیسی‌ها عرصه را خالی کردند؟ هرگز. آیا از کارشان دست کشیدند؟ هرگز. تا اردیبهشت ۱۳۱۲ فقط ۱۸ کارمند ارشد ایرانی در پالایشگاه آبادان کار می‌کرد. تعداد کارمندان ارشد خارجی ۷۳۹ نفر بود. مذاکرات به سرعت به نتیجه رسید یا این‌طور وانمود شد. نتیجه مذاکرات: محدوده جغرافیایی و مدت امتیاز تعیین شد. (ببینید قبلی‌ها چه بسته بودند!) باید به ایرانی‌ها آموزش داده و در کرمانشاه پالایشگاه احداث شود. (احداث پالایشگاه در کرمانشاه، فتیش پهلوی اول بود. هرچه هم قسم و آیه می‌خوردند که این کار فایده‌ای ندارد قبول نمی‌کرد.) انگلیسی‌ها باید برای احداث راه‌آهن و تولید سیمان کمک کنند. محدوده جغرافیایی‌شان صد هزار مایل مربع کاهش یابد. قرارداد تا سال ۱۹۹۳ تمدید شد. (چرا باید قرارداد چنین طولانی مدت ادامه یابد؟) حق انحصاری خط لوله از اختیار شرکت انگلیسی خارج شود. (عملاً قبلی‌ها مملکت را در بست به انگلیسی‌ها اجازه داده بودند) حق امتیاز سالانه نباید کمتر از ۷۵۰ هزار پوند باشد. (چه فروتنانه؟ توی دریای طلای سیاه ایرانی، این عددها به شوخی شبیه‌تر نیست؟) اما یک بند از همه جذاب‌تر و مکارانه‌تر و خیانت‌بارانه‌تر است: انگلیس بابت بدهی‌های معوقه یک میلیون پوند بدهد. یعنی عملاً سر و ته ماجرا و بیش از ۳۰ سال غارت منابع ایران شد: یک میلیون پوند. اگر به اندازه استاد موحّد تاریخ و حقوق بدانیم بیشتر روان‌مان آشوب‌ناک می‌شود. ولی با سواد مدرسه می‌توان دریافت که عملاً توافق جدید منفعت

چندانی برای ایران نداشت. فقط کمی از مضرات قرارداد داری کم شد ولی سود و دریافتی ما عملاً افزایش خاصی نیافت و بدتر از آن، چنین قرارداد احمقانه‌ای تا دهه ۷۰ شمسی تمدید شد. می‌گویند رضاشاه حتی به این قرارداد راضی نبود هرچند امضایش کرد. هر آدم عاقلی با دیدن این قرارداد خواهد فهمید که عملاً چیزی تغییر نکرده‌است. فقط ما به انگلیسی‌ها اجازه دادیم که با تمرکز و دقت بیشتری در چاپیدن منابع ما اتمام به خرج دهند. مجلس این قرارداد را تأیید کرد. تیمورتاش محرم اسرار رضاشاه هم نامزد دبیرانی‌های پهلوی اول شد و در شک مجنون و ارضاشاه سوخت. اندکی بعد تیمورتاش در زندان مسموم شد و سرافکنده با دنیای ما خداحافظی کرد؛ او یکی از مهم‌ترین آدم‌ها در درگیری‌های نفتی سال‌های رضاشاهی بود. از سال ۱۳۱۳ در ایران گاز هم کشف شد. فقط در هفتکل عدد استخراج نفت به شش میلیون تن در سال رسید. در دست‌اندازی‌های استعمار بر منابع ایران خلل مهمی یافت نشد. آنها همان‌طور در امن و امان به غارت‌شان ادامه دادند. فقط ما توانستیم آموزش‌های جدید را از آنها بقاییم و اندکی به امورات داخلی خود برای توسعه راه‌ها و صنعت سروسامان بدهیم. نفت شمال و شمال شرق ایران نیز از سال ۱۳۱۵ به مدت ۶۰ سال به آمریکایی‌ها واگذار شد. اندکی بعد از این توافق علی‌اکبر داور، وزیر مالیه وقت در سال ۱۳۱۵ خودکشی کرد. رضاشاه مثل همه خودکامگان تحمل آدم‌های باهوش مستقل را نداشت؛ حتی کمی مستقل...

